

بارگاه دره نور علی سرمد کرد سرد آمد باز  
 درین رنم بسو میکه با عجز دنیا  
 ساقم داد کفر عزرا عشوه و ناز  
 ده بر سر که چون سینه من آینه دل  
 آمد از ظلمت زنگار برون بطراز  
 جلوه حرکت در آینه ناکامی  
 و چون جلوه بودم حقیقت بخار  
 باینم چرخ بسپرده تحقیق در  
 شاهره بندم از جانم خرم خوار  
 و چه شایسته بود مهرش نعبه  
 خفته مهر دست فلک نعبه بار  
 باز آید شده ام چرخ ز خفا عشق  
 بلکه دادم بحسب عشق که در  
 رنج نانو علی علی غزل از کلک بیان  
 ز هر کشتش بر صلامه و خورم زهر ساز  
 ز آفتاب است هر آفتاب انداز  
 اضطرار در آفتاب انداز  
 ذره دوش ز آفتاب طلعت خویش  
 عالمی در اضطراب انداز  
 سر کن

سر کن ز لایک و بر کردیم زخم زلف خود صلابت انداز  
 دل کناست ز این لب نکلین نیکه بردل کجا انداز  
 رنگ تدویر تا یک ساقی خرقه ام در خم شرب انداز  
 بهر بر باینیت دل فای از تقیر در التهاب انداز  
 دل خرابم ز تر کس مست نظر بر دل خراب انداز  
 قلبه قلاب منقلب کردان انقلاب در انقلاب انداز  
 ذره و خفا در نور علی  
 نظر سورا آفتاب انداز  
 آنکه رفت از برم کزید باز جاع رفتم برین در آید باز  
 صبح عیشی از افسان بنام نور ظلمت شام غم سر آید باز  
 با ده بیمانه دلبسته کام مستی ز نور آید باز  
 مست و شیار را بر فصل آورد مطالب از نغمه سر آید باز